

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه چهل و پنجم تاریخ: ۸۷/۹/۲۳

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء والمرسلين سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقية الله في الارضين واللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث درباره اخبار باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو در جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی است که از صفحه ۳۵ به بعد شروع می شود. روایاتی در این باب وجود دارد که این روایات دست آویز کسانی است که قائلند در زمان غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) جهاد باید تعطیل باشد. جهادی که با آن همه اهمیت و موقعیت که به عرض رسید. با تمسک به این اخبار می خواهند بگویند که جهاد باید موقوف باشد تا حضرت ولی عصر (علیه السلام) ظهور کنند. در طی چند قرنی که طول کشیده بقیه را خدا می داند، ما روایات را یک به یک خواندیم حالا رسیدیم به خبر ششم.

خبر ششم این است «و عنه عن احمد بن محمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن الحسين بن مختار عن ابي بصير» سند خبر صحیح است. کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی که از اساتید بزرگ کلینی است، عن احمد بن محمد بن محمد بن عیسی از اجلای طبقه هفتم است و از علما و فقهای بزرگ است، عن حسین بن سعید که از اجلای رواة است. اهوازی بوده که بعد آمده و ساکن قم شده، بعد حماد بن عیسی و حماد بن عثمان هر دویشان از اجلای طبقه پنجم هستند، عن حسین بن مختار که این فرد بحثی دارد در تنقیح المقال جلد ۲۳ طبع جدید. تنقیح المقال سابقاً در سه جلد قطور چاپ شده بود. اما الان مشغول چاپ آن هستند تا جلد ۲۴، ۲۵ رسیده ولی هنوز در حرف (ح) است. شاید این کتاب ۵۰ جلد شود. در تنقیح المقال جلد ۲۳ طبع جدید صفحه ۵۳ اثبات می کند که حسین بن مختار هم ثقه است، عن ابي بصير، ابي بصير كنية است. چند نفر به نام ابي بصير داریم. ابي بصير مطلق، یحیی بن قاسم اسدی است. همه آنها ثقه هستند آنها را وقتی بخواهند ذکر کنند می گویند: لیث بن بختری و... ولی وقتی که بدون قرینه ذکر کنند می شود یحیی بن قاسم اسدی. در کتاب «الجوامع الفقهیه» که در این کتاب چندین رساله را جمع کرده اند. بنده این کتاب را در کتابخانه دارم و سابقاً هم مطالعه کرده ام. در آنجا کتابی است به نام «رسالة في احوال ابي بصير» یک رساله ای است که ابوتراب خوانساری که از علمای بزرگ بوده اند آن را نوشته اند؛ در اثبات اینکه ابي بصير مطلق کیست؟ در آنجا با دلائل و قرائن ثابت می کند که ابي بصير مطلق «یحیی بن قاسم اسدی» است.

خلاصه سند صحیحی است. «عن ابي عبدالله (علیه السلام) كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْمَهْدِيِّ (علیه السلام) فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» در روایات اسم مهدی نیست اسم دیگری است که باید به احترام آن برخاست از این جهت ما به مهدی تعبیر می کنیم. هر پرچی که قبل از قیام مهدی (علیه السلام) برافراشته شود صاحبش طاغوت است. و مورد عبادت و پرستش قرار می گیرد. «يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». این خبر با این مضمون با سند صحیح متمسک کسانی است که قائلند اگر پرچم جهاد را کسی بلند کند قبل از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) طاغوت است و محکوم به اسلام نیست. این روایات که در اینجا خواندیم در جاهای دیگری هم وجود دارد. در غیبت نعمانی، نعمانی یکی از محدثین است که کتابی به نام غیبت دارد. در این کتاب این خبر را به سند خودش، عن مالک بن اعین، مالک برادر زراره است. این سند هم خوب است، عن ابي جعفر (علیه السلام). در وسائل این خبر از ابي عبدالله (علیه السلام) بود. اما نعمانی این خبر را از ابي جعفر (علیه السلام) نقل می کند. قال: «كل راية ترفع قبل راية القائم (علیه السلام) صاحبها طاغوت» مستدرک چاپ قدیم که در سه جلد بود. در جلد دوم صفحه ۲۴۸، باب دوازده از ابواب جهاد عدو. همین روایت را از غیبت نعمانی عن ابي جعفر (علیه السلام) نقل می کند. بنابراین این یکی از متمسک های مهم کسانی است که قائلند جهاد قبل از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) باید تعطیل باشد و هر پرچی که برافراشته شود «صاحبها طاغوت». این خبر به این مضمون در اول صحیفه سجادیه هم هست. در زمان امام رضوان الله علیه کسانی که در آن زمان نقش مخالف ایفا می کردند به این خبری که در اول صحیفه سجادیه است توجه می کردند. چون این انقلاب با این عظمت با این سادگی پیش رفت. آن موقع عده ای سنگ اندازی می کردند، عده ای هم امام را نصیحت می کردند که این کار به جایی نمی رسد. خلاصه بعد از آن کم کم انقلاب پیروز شد. در مقدمه صحیفه سجادیه آنجا هم این خبر هست. درباره صحیفه سجادیه که دیگر نمی توان حرفی زد. ما ناچاریم که مقدمه صحیفه سجادیه را هم مورد توجه قرار دهیم. صحیفه سجادیه یکی از کتاب های بسیار بسیار ارزش ماست. زبور اهل بیت است و بسیار مهم است. شرحی هم هست به نام «ریاض السالکین» که مال سید علی خان است و شرح بسیار خوبی است. همان سید علی خان که حاشیه ای بر صمدیه دارد. این فرد از اعلام بسیار بزرگ است و معاصر علامه مجلسی است و از آن زمان است. شرح صحیفه سجادیه را «ریاض السالکین» در هشت جلد نوشته است و در آن مطالب ادبی، فلسفی، حدیثی، قرآنی گنجانده است. حالا ببینیم صحیفه سجادیه چه سندی دارد؟ خوب صحیفه به اندازه ای از نظر

صحیفه سجادیه اینقدر عظمت و موقعیت دارد. خوب حالا این صحیفه یک مقدمه ای دارد. در مقدمه اش این مطلب است که هر جهاد و هر حرکتی قبل از قیام حضرت مهدی (علیه السلام) صورت بگیرد بیشتر باعث گرفتاری ما و شیعیان ما می شود. از این جهت بعضی تمسک کرده اند به این مقدمه. در این بحث ما که مناسبت دارد عرض می کنیم. حالا مقدمه اش را عرض می کنیم. در ریاض السالکین هم مطالبی هست که بعداً عرض می کنیم. یکی از چیزهایی که انسان را متأثر می کند که باید توجیح شود این است که در اول ریاض السالکین سید علی خان با آن عظمت، از شاه سلطان صفوی سه صفحه تعریف می کند. با یک عبارت های بسیار مبالغه آمیز. شاه سلطان حسین صفوی که یک سلطان بسیار بی عرضه و بی کفایت و آلوده است. حالا چطور شده گاهی بعضی از علمای بزرگ ما ناچار از این قبیل سلاطین تعریف و تمجید کرده اند؟! مثلاً در اول معراج السعادة در حدود ۲-۱ صفحه تعریف از فتحعلی شاه قاجار است، با اینکه می دانیم فتحعلی شاه یک انسان بسیار بی عرضه و بی کفایت بوده و در زمان او دو مرتبه به ایران حمله شده و با روسیه جنگیده و شکست خورده و حرم سرای بسیار داشته و عیاشی و از این قبیل چیزها؛ ولی خوب در اول معراج السعادة این تعریف ها وجود دارد. یا مثلاً در اول «کشف الغطاء» مال شیخ جعفر است و کتاب بسیار مهمی است مال «شیخ جعفر کاشف الغطاء» نه شیخ جعفر شوشتری. ما در یک روز هم عبارت شیخ جعفر را در کشف الغطاء نقل خواهیم کرد که او در کتاب جهاد اجازه داده به فتحعلی شاه برای اداره امور مملکت و... باید دید که او چگونه این کار را انجام داده است؟ یا در حالات محقق کرکی و شاه طهماسب صفوی. خوب اینها مطالبی است که امروز از ما سؤال می شود ما بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم، باید اینها را جواب دهیم. امام (رضوان الله علیه) درباره بعضی از تعاریفی که از سلاطین شده فرمودند: آنها در آن زمان که قدرت در دست سلاطین بوده و علما قدرتی نداشتند، بسط ید نداشتند. از طرفی هم علما همیشه این درد و غصه را داشتند که بالاخره باید امر به معروف و نهی از منکر کنند، حدود الهی را جاری کنند، تبلیغ و ارشاد کنند، اسلام ناب را برای مردم بیان کنند، ناچار بودند که به بعضی از سلاطین نزدیک شوند؛ با اینکه می دانستند که نزدیکی با اینها «لو خلی وطبعه» کار خوبی نیست.

منصور وقتی که بر اوضاع مسلط شد و اهل بیت را کنار زد یک نامه ای نوشت به امام صادق (علیه السلام) «لَمْ لَا تُفْشَاكَ كَمَا يَعْشَاكَ سَائِرُ النَّاسِ» گفت چرا کناره گیری می کنید؟ حالا که مردم به اطراف ما آمدند شما هم نزدیک ما بیایید. این نامه را منصور به امام صادق نوشته. در

مضمون عالی است که احتیاجی به سند ندارد. آیت الله عظمی بروجردی در درس خودشان به مناسبت نماز جمعه که واجب است یا واجب نیست، از مختصات امام است یا فقیه هم می تواند اقامه کند. متعرض این بحث شده بودند. آنجا یک دعایی است که امام سجاد (علیه السلام) در هر جمعه و عیدی آن دعا را می خواندند. اول دعا این است که «اللهم ان هذا المقام مقام اولیائک» این نماز جمعه و عید مقام اولیای پروردگار است. «ابتزوها» غضب کردند. در دلی در این دعا وجود دارد که در آن زمان خلفای جور با اینکه آنقدر آلوده بودند ولی نماز جمعه و عید را آنها می خواندند. آن وقت آقای بروجردی (رحمة الله علیه) که در آنجا بحث می کردند گفتند: احتیاجی به سند ندارد. برای اینکه آنقدر مضمون عالی است که احتیاجی به اینکه به چه وسیله و چه کسی نقل کرده ندارد. چون معلوم است این کلام معصوم است. غیر معصوم نمی تواند کلامی به این اندازه جامع و با عظمت را بیان کرده باشد. از آیت الله امینی من خود شنیدم که فرمودند: من رفتم به سوریه در آنجا در مسجد جامع دمشق ده شب صحبت کردم. چون ایشان علاوه بر قلم در بیان و خطابه خیلی قوی بودند. می توان گفت که خطابه شان از قلمشان قوی تر بود. می فرمودند: وقتی که من رفتم به سوریه علمای سوریه سنی و شیعه برای دیدن من آمدند. چون مشهور شده بودند و سخنان ده شبی که آنجا صحبت کرده اند درباره اینکه عزاداری اهل بیت سیره و سنت پیغمبر بوده. چون سنی ها مخصوصاً وهابی ها به ما ایراد می گیرند که این عزاداری ها و مجالس بدعت است. خلاصه ایشان می گفتند: در یکی از ملاقات ها که علمای سنی آمده بودند، به من گفتند: شما که به دوازده امام قائل هستید، بعضی از امام های شما واقعا نقش بسیار مهمی داشتند در هدایت مردم، در تأسیس اساس بسیاری از مطالب مذهبی. مثل امام صادق (علیه السلام) مثل حضرت امیر (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) در آن قیام. ولی بعضی از اینها که آنقدرها نقشی نداشتند، به چه دلیل شما آنها را امام می دانید؟ آقای امینی از آنها پرسیده بودند که کدام امام مورد نظر شماست؟ او در جواب گفته بودند: مثلاً امامی که شما می گوئید علی بن حسین، امام چهارم. این امام شما چه کاری انجام داده؟ چه اثری دارد؟ در کربلا هم که مریض بود و به جهاد نرفت. آقای امینی گفتند: که من یک صحیفه سجادیه به همراه داشتم که به آن سنی دادم و به او گفتم: شما این را مطالعه کن بعداً جوابت را برای من بنویس. او صحیفه سجادیه را از من گرفت و بعداً برای من نوشت که من امام سجاد را که شناختم، امامان دیگر را هم به واسطه عظمت ایشان شناختم.

کتاب «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» حضرت در جواب نوشتند: «لست في نعمة فتهتك ولا تراها تعمة فتهتك» نوشتند که تو در یک نعمتی نیستی که بیاییم به تو تریک بگوییم. و این جریان خلافت را هم برای خودت مصیبت نمی دانی که به تو تسلیت بگوییم. پس چرا به نزد تو بیاییم. ما با تو کاری نداریم بعد منصور دوباره در جواب نوشت: «تصحبنا لتصحنا» بیایید و مرا نصیحت کنید. حضرت فرمودند: «من أراد الدنيا لا يضحك و من أراد الآخرة لا يضحك» فرمودند: کسی که دنیا بخواد به تو نصیحت نمی کند. کسی که آخرت را بخواد به تو نزدیک نمی شود والسلام. خلاصه یک چنین جریان هایی بود. حالا در اول کشف الغطاء بله این مطلب است. امام فرمودند و چون می دیدند که قدرت دست اینها است و ناچار گاهی به اینها نزدیک می شدند حتی سلطان العلماء وزیر سلاطین صفویه بود مثلاً. گاهی هم یک عبارت هایی باید به اینها گفت که به انسان راه بدهند. حالا متأثر شدیم که در ریاض السالکین در جلد اول از جلد هشت گانه در یک جا در سه صفحه از شاه سلطان حسین تعریف می کند.

بالاخره ما ناچاریم که مقدمه صحیفه سجادیه را در نظر بگیریم تا این عبارتی که در اینجا است را جواب دهیم. اینجا اول که شروع می کند، حدّ ثنا می گوید این است که بحث شده که این حدّ ثنا را چه کسی می گوید؟ وقتی که کافی بگوید خوب معلوم است کافی را می شناسیم محمد بن یعوب کلینی را می شناسیم، صدوق بگوید، خوب می شناسیم، یکی این است که حدّ ثنا که در اول صحیفه سجادیه است مال «عمید الرؤسا» است. عمید الرؤسا از علمای بزرگ است در کتاب «الکفی و الالقاب» شیخ عباس قمی در ماده «ع»، عمید الرؤسا را معرفی می کند و می گوید: در سند صحیفه این شخص است. رضی الدین فلان است. و خیلی این شخص را تعریف می کند. بالاخره سند از ایشان شروع می شود بعد از ایشان دو نفر در سند هستند که از لحاظ علم رجال و ثاقت اینها ثابت نیست یکی «شیبانی» است که ذکر می کنیم که در سند هست. «ابی الفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی است». ما گفتیم که صحیفه سجادیه احتیاجی به سند ندارد. ولی چون در این عبارتی که می خواهیم بخوانیم این اشخاص نقل کرده اند از این جهت سندش را می خوانیم. یکی ابی الفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی است. این در سند واقع است. دوم «متوکل» نه آن متوکل عباسی معروف، متوکل نامی، او نقل می کند برخوردش را با یحیی بن زید و امام صادق علیه السلام. آخرین راوی «متوکل بن عمیر» است که به او «متوکل بن هارون» می گفتند. بله عمیر بن متوکل از ائمه متوکل نقل می کند. از اینجا شروع می شود.

می گوید: من یحیی بن زید را ملاقات کردم. یعنی بعد از اینکه زید در کوفه به شهادت رسید. که گفتیم: یحیی راه ایران را پیش گرفت به طرف خراسان، خراسان آن موقع نه تنها خراسان فعلی، قسمت شرقی ایران را می گفتند خراسان. به طوری که افغانستان فعلی همه جزء خراسان حساب می شد. بلخ و کابل و غیره همه جزء خراسان بود. می گوید: من یحیی بن زید را دیدم، متوجه خراسان بود. بعد از اینکه پدرش در کوفه به شهادت رسید. متوکل می گوید: «سلمت علی» سلام کردم. از من پرسید از کجا می آیی؟ گفتم: از حج می آم. از اهل خودش، از بنی عمش پرسید. یحیی پسر زید است. امام صادق پسر امام محمد باقر است. امام محمد باقر عمومی یحیی است. این است که سؤال کردند از بنی عمش فی المدینه. جواب داد: «و أحفی السؤال عن جعفر بن محمد علیه السلام» اسرار کرد در اینکه احوال امام جعفر صادق را بپرسد. «أخبرته» خبر دادم. دیدمش و گفتم: وقتی که پدر شما زید بن علی بن حسین به شهادت رسید، امام صادق (بسیار محزون شد. یحیی گفت: عمومی من امام محمد باقر. به پدر من گفته بود: زید خروج نکن، در مقابل هشام بن عبد الملک. که قیام کرده بود و کشته شد. و گفته بود: که اگر خروج کنی چه خواهد شد. ولی پدر من قیام کرد و به شهادت رسید. بعداً پرسید همین یحیی گفت پسر عمومی من امام جعفر صادق علیه السلام چه گفتند، آیا درباره من چیزی گفتند؟ «خبرنی» متوکل گفت: «جعلت فداک» بله گفته اند. من در برابر یحیی گفتم: بله من درباره شما چیزی شنیده ام ولی نمی خواهم بگویم. وقتی گفتم نمی خواهم بگویم، یحیی گفت: «أبالموت تُخوفنی» مرا از مرگ می ترسانی؟ بگو هر چه شنیدی. گفتم: بله من از امام صادق علیه السلام شنیدم: «إِنَّكَ تُقْتَلُ وَ تُصَلَّبُ كَمَا قُتِلَ أَبُوكَ وَ صَلِبَ» تو هم کشته می شوی و به دار آویخته می شوی، چنانکه پدرت زید کشته شد و به دار آویخته شد، تو هم کشته می شوی و به دار آویخته می شوی. یحیی کمی چهره اش تغییر پیدا کرد و گفت: [يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ] چون ما معتقدیم خداوند دو کتاب دارد یک لوح محو و اثبات دارد و یک لوح محفوظ دارد. مقدرات نهایی در لوح محفوظ است. چون خداوند دو جور مقدرات دارد. ولی مقدراتی که تغییر پیدا می کنند، آن در لوح محو و اثبات است. مثلاً اگر کسی صله رحم کرد عمرش طولانی می شود و اگر نکرد عمرش کم می شود. تمام اعمال خوب و بد اثر زیادی در اعمار دارند، در اموال دارند، در جریان های زندگی دارند، تمام اینها در آن لوح محو و اثبات است. آنجا است که معلق است. آن وقت خداوند متعال چون مقدرات نهایی را هم می داند که هر کسی چه خواهد کرد و چه نخواهد کرد، آن مقدرات نهایی در آن لوح محفوظ است. یحیی گفت:

خوبی. او هم نوشت. متوکل می گوید: من چون که امام صادق فرموده بودند که این را به غیر اهلش نده و به کسی نده قدری ناراحت شدم ولی در عین حال به یحیی دادم. بعد از اینکه یحیی دعا را داد به یک نفر که آن را بنویسد به غلامش گفت: آن چندان من را بیاور. غلامش چندان را آورد. یحیی آن چندان را باز کرد و صحیفه ای درآورد که قفل شده بود و محتوم هم بود و به او مهر زده بودند. یحیی نگاه کرد به آن مهر، بوسید و گریه کرد. بعداً قفل را باز کرد، گذاشت روی چشمش و به صورتش مالید آن صحیفه را. گفت: اگر پسر عموی من نگفته بود که من کشته می شوم، من این صحیفه را به تو نمی دادم. ولی چون امام صادق گفته «أَقْتَلُ وَأَسْلَبُ» من ناچارم این را به شما بدهم. و چون می دادم پسر عموی من هر چه بگوید حق است. می دادم هر چه او بگوید از آباء خودش شنیده است. ولی من می ترسم که آنچه را که من دارم و از چندان در آوردم، به دست بنی امیه بیفتند و جزء خزائن آنها قرار بگیرد؛ از این جهت من این را به شما می دهم. شما این را نگه دار. وقتی که امر خداوند درباره من تحقق پیدا کرد، آن امانت را بده به فرزندان عبدالله محمد و ابراهیم. محمد نفس زکیه همان بود که در مدینه قیام کرد و ابراهیم در بصره. آنها بعد از من به این کار قیام خواهند کرد. متوکل می گوید: من صحیفه را گرفتم و یحیی بن زید هم رفت و به شهادت رسید. من آمدم به مدینه خدمت امام صادق علیه السلام حدیثی گفتم و جریان یحیی را گفتم و امام صادق بسیار محزون شدند و گریه کردند. فرمودند: «رحم الله ابن عمی و الحقه بآبائه و اجداده. والله یا متوکل ما منعی من دفع الدعاء الیه إِلَّا الَّذِی خَافَهُ عَلِی صَحِیْفَةِ أَبِیهِ» اینکه من گفتم این دعا را به کسی نده به خاطر این جریان بود. می دانستم که او کشته خواهد شد. بعد من صحیفه ای که یحیی به من داده بود را دادم به امام صادق. امام آن را باز کرد و گفت: «هذا والله خَطُّ عمی زید» این خط عموی من زید است. «و دعاء جدی علی بن حسین علیه السلام» بعد امام به پسر بزرگش اسماعیل فرمودند: یا اسماعیل حالا شما هم بلند شو و آن دعایی که من قبلاً به شما داده بودم را بیاور. اسماعیل بلند شد و یک صحیفه ای آورد. متوکل می گوید: مثل همان صحیفه ای که زید به من داده بود. امام صادق هم آن صحیفه را بوسیدند و روی چشمشان گذاشتند و گفتند: این خط پدر من است و «املاء جدی علیهما السلام بمشهد منی» در حضور من، جد من امام سجاد املا کرد به پدر من حضرت باقر و پدر من نوشت. من گفتم، یابن رسول الله اجازه می دهید من این دو تا را با هم مقابله کنم؟ فرمودند: بله اشکالی ندارد. من آن را که از یحیی گرفته بود و این را که از امام صادق گرفته بود مقایسه کردم. یک حرفی که با هم اختلاف داشته باشد، ندیدم.

یا متوکل خداوند متعال به ما علم داده و شمشیر. ما با بنی عثمان فرق داریم. عموی من حضرت باقر و پسر عموی من حضرت صادق علیه السلام فقط علم دارند. ولی من که پسر زیدم، ما دو چیز داریم هم علم داریم هم شمشیر داریم. «یا متوکلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيْدَ هَذَا الْأَمْرِ بِنَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ السَّيْفَ فِجَمَاعِنَا لَنَا وَ حُصَّ بَنُو عَمَّنَا بِالْعِلْمِ وَ حَذَهُ» بعد گفتم: «جُعِلَتْ فِدَائِكَ إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَيَّ ابْنِ عَمِّكَ جَعَفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُمِّلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَ إِلَيَّ أَيْبِكَ» بعد متوکل می گوید: بله یحیی؛ ولی مردم به امام جعفر صادق علیه السلام بیشتر مایلند تا به شما. شما می گویی ما دو فضیلت داریم؛ یکی علم، یکی شمشیر ولی آنها یک فضیلت دارند که همان علمشان است. ولی مردم به آنها مایل ترند. یحیی گفت: «دَعَا النَّاسَ إِلَيَّ الْحَيَاةِ وَ نَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَيَّ الْمَوْتِ». بله آنها مردم را به حیات دعوت می کنند ولی ما مردم را به مرگ دعوت می کنیم. ما مرد جهادیم چون جهاد مرگ دارد؛ ما مردم را به مرگ دعوت می کنیم، آنها مردم را به علم و قدرت دعوت می کنند. بعد پرسید یابن رسول الله «أَهُمْ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ؟» آیا آنها اعلم اند یا شما؟ مثل دو گروه در برابر هم. یک طرف زید است و پسرش یحیی و طرف دیگر امام محمد باقر و پسرش امام جعفر صادق. متوکل می گوید: وقتی این سؤال را پرسیدم که شما اعلمید یا آنها؟ یحیی کمی مکت کرد. «فَأَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ». سر را پایین انداخت و کمی فکر کرد بعد سر را برد بالا و گفت «كلنا له علم» گفت: همه ما علم داریم. غیر اینکه آنها «غیر انهم يعلمون كلما نعلم و لا نعلم كلما يعلمون» آنها هر چه را ما می دانیم، ولی ما هر چه آنها می دانند نمی دانیم. یعنی آنها حضرت باقر و صادق علمشان بیشتر است. بعد یحیی می گوید: «أَكْتَبْتَ مِنْ ابْنِ عمی شَيْئاً» از پسر عموی من چیزی نوشته داری؟ «قلتُ نعم» «قال أَرِنِي» به من نشان بده. من خیلی چیزها شنیده بودم از امام صادق و یادداشت کرده بودم. نشان دادم به ایشان. بعد دعایی را که از امام صادق شنیده بودم را نیز نشان دادم. امام صادق که آن دعا را به من داده بود و «حدثنی» که آن را پدرش محمد بن علی نوشته. یعنی امام صادق فرمودند که این دعا را پدرش از پدرش امام سجاد شنیده. یحیی دعا را از من گرفت و دعا را از اول تا آخرش نگاه کرد. گفت: اجازه می دهی من این را استنساخ کنم؟ گفتم یابن رسول الله ما هر چه داریم از شماست. چه اشکالی دارد؟ دادم به ایشان. و گفتم: امام صادق این را به من داده و گفته به اینکه از غیر اهلش این را منع کن؛ ولی به شما می دهم. بعد یحیی هم یک صحیفه درآورد و گفت: پدر من هم «زید» از امام سجاد این دعاها را شنیده. بعد دعایی که من داده بودم، یحیی داد به یک نفر و گفت: این را شما بنویس با یک خط بسیار

هر دو عین هم بودند. بعد گفتم یا رسول الله یحیی این را گفته که من بدهم به محمد و ابراهیم و امام فرمودند: بله [ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها] «فادفعها الیهما». بپر بده به محمد و ابراهیم پسران عبدالله. من که خواستم بروم، فرمودند: صبر کن. من که صبر کردم. امام فرمودند: من الان یکی را می فرستم که آنها بیایند به اینجا. وقتی که محمد و ابراهیم آمدند، امام صادق فرمودند: این میراث ابن عمّ شما یحیی است به شما داده، من به شما می دهم. ولی من یک شرطی با شما می کنم؛ این که آن را از مدینه بیرون نبرید. گفتند: چرا؟ حضرت فرمودند: آن چیزی که بر یحیی و زید می ترسیم همان به سر شما خواهد آمد. شما دو نفر — محمد و ابراهیم — هم کشته خواهید شد. «لا حول و لا قوة الا بالله» گفتند و رفتند.

خلاصه در اینجا خوابی نقل کنم از پیغمبر صلوات الله علیه و آله ، پیغمبر در خواب دیدند که چند تا میمون بر منبرشان بالا می روند و پیغمبر ناراحت شدند و جبرئیل آمد و گفت: آنها بنی امیه هستند و گفت: بنی امیه مسلط خواهد شد و این جریان به وجود خواهد آمد. حتی گفت که ۳۵ سال بعد از هجرتشان به مدینه اتفاق خواهد افتاد. بقیه برای فردا ان شاء الله.